

میم مثل مادر

انشا همگانی میم مثل مادر کاری از کاربران پاتوق رمان



طراح: نرگس واژه ها

نویسنده: نارگرومی



کاری از مجموعه پاتوق رمان

میم مثل مادر

شناسنامه اثر:

ویراستار:

ماه بانو

طراح:

ترنم اکبری

کپیست:

ماه بانو

مشخصات اثر:

نام اثر:

میم مثل مادر

نویسنده:

کاربران پاتوق

رمان

ژانر:

اجتماعی، عاشقانه

تعداد صفحه:

( 12 )

مؤسسين مجموعه: علیرضا کیانی و نسترن آقازاده

بسم الله الرحمن الرحيم

## شماره: 1

مادر!

ضربان قلب جهان...

کلمه‌ای از جنس دلسوزی، محبت و قوی بودن...

قوی‌تر از یک مرد و دلسوزتر از هرکسی و هرچیزی در جهان!

رویاهای‌اش را زیر پاهای‌اش می‌گذارد تا کنار ما باشد، شده است از شکم خود می‌زند تا گشنه نمانیم.

می‌خندد هرچقدر درد روی قلبش باشد. گریه می‌کند اگر ما بگریستیم.

تکیه گاه می‌شود وقتی بی‌کس هستیم.

آغوش‌اش همیشه به رویمان باز است حتی اگر قلب‌اش را بشکنیم، از یاد ببریم‌اش، ناراحت‌اش بکنیم.

اسم‌اش که می‌آید تمام لبخندها، شادی‌ها، محبت‌ها و... از ذهن‌ات عبور می‌کند.

می‌شود به اجزای طبیعت تشبیه‌اش کرد، هم‌چون کوه و درختی استوار، پاکی مانند آب، اکسیژنی برای تنفس، خورشیدی برای گرما بخشیدن و...

خلاصه بخواهم بگویم

همه ما زاده شده از زن و مادرهایم؛

وقتی خداوند روح را در بدن دمیده، ما در شکم یک زن... یک مادر بوده‌ایم،

وقتی گریه می‌کردیم و از اندوه درد پر شده بودیم در بغل یک زن... یک مادر بوده‌ایم،

وقتی که عاشق می‌شویم در قلب یک زن... یک مادر هستیم!

نویسنده: ترنم واژه‌ها ( ترنم اکبری )

\*\*\*

## شماره: 2

« به نام خالق دلسوز »

تبسم بر لب‌هایت شد تمام هستی‌ام  
وجود پر مه‌رت شد آرامش هر لحظه‌ام.  
می‌نویسم برای مادری که صدایش شد، موسیقی بی‌کلام زندگیم!  
می‌نویسم برای مادری که دستانش شد شفابخشِ روح و روانم!  
می‌نویسم برای مادری که جوانیش را گذاشت پای قد کشیدن من!  
و می‌نویسم و می‌نویسم...  
وقتی که برای من دعا می‌کرد عاقبت به خیر شوم، وقتی که برای من دعا می‌کرد کارهایم خوب  
پیش رود، وقتی که برای من دعا می‌کرد انسان‌های خوبی سر راهم قرار گیرند.  
تنها لبخندی می‌زدم و بدون گفتن حرفی، سرسری رد می‌شدم.  
اما...  
زندگی من بر روی گوی غلتان دعا‌های مادرم استوار بود...  
بر روی سایه‌ی بلند قامتش...  
پس دعا کن!  
دعا کن هر آنچه که ورد جاری بر زبانت داری...  
برای تویی که بهشت زیر قدم‌هایت است.  
برای تویی که لبخندم نشانِ وجودت است.  
دست‌های پر مه‌رت را بر سر و رویم بکش، بوسه‌ی از روی محبتت را مهرِ پیشانیم کن تا  
خوشبختی را از آنم کند.  
برایم حرف بزن که صدایت آوای دلنشین روزانه‌ام باشد، نوازشم کن که از بدی‌های این روزگار در  
امان باشم.

بخند و بخند که خنده‌ات زیباترین تصویر حک شده بر افکارم است، چشمانت را نبند و نگاهم کن که افسون می‌کند وجودم را... .

هر آنچه که خواهم تورا وصف کنم، کلمات هجوم آورده بر زبانم مرا به لکنت می‌اندازد و وجدان بیدار شده و عقل به کار افتاده‌ام می‌گوید؛ که را دیدی که بی‌منت به کسی مهر بورزد؟ فقط می‌توان گویم؛

به جز چشمم چه دارم تا گذارم پای تو  
خدا این جان شیرینم کند مادر فدای تو  
زبان از گفتن عشقت به کام من نمی‌چرخد  
مقامت فوق ادراکم ، چه گویم در ثنای تو؟

( حیدر دهقان )

نویسنده: [\\*S.E.L.M.A\\*](#)

\*\*\*

### شماره: 3

میم مثل مادر

مادر که باشی ...

نباید سرما بخوری یا اگه هم سرما خوردی باید زودتر خوب شی ...

مادر که باشی ...

نمی‌تونی تب کنی دیگه چه برسه به این که لرز هم بکنی یا اگر هم تب و لرز کردی باید سعی کنی تب و لرزت رو بچت نبینه؛ آخه ممکنه بترسه و نگران شه این طوری بیشتر بهت می‌چسبه و

ممکنه اون هم سرما بخوره... .

مادر که باشی... .

خیلی وقت نداری بشینی و بری تو هپروت و واسه خودت باشی... .

مادر که باشی... .

وقتی هم عصبانی میشی و داد و بیداد راه می ندازی بعد که بچت می خوابه می شینی به صورتش

نگاه می کنی غصه می خوری که چرا نتونستی جلوی خودت رو بگیری...!

مادر که باشی... .

گاهی لحظه شماری می کنی که بچت بخوابه، بعد که می خوابه و خوابش طولانی میشه دلت براش

تنگ میشه...!

مادر بودن سخت و شیرین ترین کار دنیاست... .

روزت مبارک.

نویسنده: [G.SKY](#)

\*\*\*

#### شماره: 4

از همان لحظه که از بطن وجودش به دنیای جدید پای می گذاریم، تا هر دقایقی که قد می کشیم و عقل می پرورانیم، تنها اوست که عشق را به ما می آموزاند، تنها اوست که هر لحظه ما را با عشقی ناب و بی خطر هم خانه می کند؛ او کسی نیست جز مادری که از همان ماه های اول جنینی تا لحظه ای که عمر داریم بی منت عشق به پایمان می ریزد.

از لحظه‌ای که چشم به این دنیا باز می‌کنیم، لبخند پر از دردش می‌شود تنها منبع آرامشمان و آغوش گرمش می‌شود تنها پناه زندگی‌مان، برایش فرقی ندارد در چه حالی است فقط مهم این است لبخند بر لب فرزندش باشد و چشم‌های فرزندش بی‌غم! مهم نیست چقدر هوا سرد باشد، هر وقتی که به آغوشش پناه ببری گرم‌ترین مکان تو خواهد بود. نیاز نیست نام برد تا متوجه شوی این سخنان مختص چه کسی است! بلکه در یک نگاه هم می‌شود فهمید تنها این سخنان مختص مادری است که بی‌منت عشق به پایت می‌ریزد.

در تمام لحظه‌های زندگی‌اش نگران است، مبادا سرما بخورد، مبادا گشنه شود، مبادا جایی از تنش به درد آید، مبادا دیر کند، مبادا و... . هزاران مبادا که در سرش می‌گذرد و قلب نحیفی که هر لحظه بیشتر به هیجان می‌آید و چشمان جیرانش را بیشتر به اشک وا می‌داراند، چه می‌شود کرد؟ مادر است دیگر، همان مادری که همیشه ی خدا دل‌نگران جگرگوشه‌اش است؛ ظلم است اگر در برابر این نگرانی‌ها به جای بوسه بر دستانش اخم به ابرو بیاوری.

آن لحظه که فرزندش را در رخت شادی ببیند، همان لحظه وصال فرزندش با عشق، هم دلش از فرط خوشحالی به رقص می‌پردازد و هم چشمانش از دوری‌های لحظه‌ای فرزندش به گریه روی می‌آورد. نمی‌شود حرفی زد، خوشحالی هر مادری همراه با گریه است! مادر در هر لحظه به همراه شادی اشک می‌ریزد قلب هر مادری آنقدر لبریز از احساسات ناب مادری است که هیچگاه نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.

می‌گویند بهشت زیر پای مادران است، حق است! بهشت باید زیر پای مادری باشد که نه ماه تمام فرزندش را به وجود می‌کشد، دردها می‌کشد بر سر به دنیا آوردن کودکش ولیکن با دیدن چهره نورسیده خود همه دردش را یک آن فراموش می‌کند؛ حق است اگر بهشت به نام مادران باشد.

نویسنده: [ماه بانو](#)

\*\*\*

## شماره: 5

مادر، آن هنگام که درخشش چشمانت را در آسمان زندگی ام می بینم؛ آن هنگام که جوشش چشمه‌ی چشمت را در سراسیمی صورت زیبایت برانداز می کنم؛ زمانی که به یاد می آورم چگونه در جستجوی آغوش پرمهرت حجم خالی فضا را لمس می کردم و با بی‌تابی نامت را بر زبان می آوردم؛ دلم چون کودکی بازیگوش و بهانه‌گیر در کنج قفس سینه سر بر دیوار می کوبد. عزیز من، عزیز بودنت را خدا دانست. او که بهشت را زیر پایت نهاد. و تو را بزرگ و گرمی داشت. گاه دست‌هایم روی موج احساس می لرزد و باران اشک در چشمانم به غم می نشیند. چرا که جوانیت را به پای من ریختی تا جوانم کنی، تا روزی کنارت بنشینم و سرم را بر زانویت بگذارم و نوازش دست‌هایت را روی صورتم احساس کنم؛ تا روزی تکیه گاهت شوم و انیس تنهایت. ای کسی که خورشید در مقابل مهربانی‌ات شرمنده می شود و ماه چهره در نقاب می کشد، هنگامی که رنج بی‌خوابی‌ات را که با گریه‌های شبانه‌ی من تفسیر می شود، تصویر می کنم و زمانی که به یاد می آورم که نمی‌توانستم لحظه‌ای حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن بی تو بمانم، اشک روی چشمانم پرده می‌اندازد.

مادرم، ای امید من، هنگامی که با وجودت گل آرزوهایم شکوفه داد و دیوارهای سنگی سکوت‌م شکست. تو به من زبانی آسمانی یاد دادی، تو آینه‌ی آفتابی. مرا مثل آب جذب خودت کردی، تو مرا سبز کردی...

مادرم، ای آن که وجود مقدست سراسر عشق و ایمان و دل دریاییت به وسعت آسمان است، من با واژه‌هایم که لبریز عشق است همه جا می‌نویسم که دوستت دارم و بدان که تو را در ایمن‌ترین و زیباترین عضو بدنم جای داده‌ام و هر لحظه با هر تپش، قلبم نام زیبایت را زمزمه می کند.

نویسنده: [ARMANAHMAD](#)

\*\*\*



## شماره: 6

'میم مثل مادر'

یادت می‌آید زمانی که کودکی بودم که نه زبانی برای گفتن خواسته‌ها و نیازهای خود داشتم و درکی برای زبان تو... اکنون که به آن فکر می‌کنم می‌فهمم صبر بسیار زیادی داشتی که به آن کودک آموختی چگونه درک کند زبان تو و چگونه به زبان بیاورد خواسته خود...!

یادت می‌آید زمانی که آرزوی راه رفتن داشتم و برای رسیدن به آرزویم تلاش‌های احمقانه‌ای می‌کردم...، آن زمان اگر تو نبودی شاید هرگز به آرزویم نمی‌رسیدم، تلاش‌های تو برای آموختن به من بسیار است به گونه‌ای که نتوان شمرد...

به یاد هست زمانی که پدر پولی برای خرج خانه نداشت؟ خودت گرسنه می‌خوابیدی تا نکند زمانی این کودک سر به هوا چیزی از درد گرسنگی بفهمد... از خود گذشتگی تو به من فهماند زمینی نیستی...

به یاد می‌آوری زمانی که تازه قصد رفتن به مدرسه را داشتم؛ به من آموختی به کسی زور نگویم... آن زمان در حد فهم من نبود این سخن چند سال بعد در همان کتاب‌هایی که خودت برای خواندن به من دادی، خواندم کسی می‌تواند به دیگری شاخصه‌ای بدهد که خود نیز دارای آن باشد... اکنون فهمیدم تو بخشنده‌تر و مهربان‌تر از آن بودی که تنها چنین شاخصه کوچکی به من دادی...

مادر، اکنون که تو نیستی و من هستم قدر تو را می‌دانم، می‌دانم دیر فهمیدم اما می‌توانم به دیگران از نیکی‌های تو بگویم تا آنان از نعمتی بهشتی به نام مادر بی‌نصیب نمانند...

مادر، هیچ انسانی در عالم هستی وجود ندارد که مقامش از تو بالاتر و والاتر باشد اصلاً برای همین است که گفته‌اند بهشت زیر پای مادران است، به دلیل اینکه مقام مادر بالاتر از بهشت خدا هست...

مادر، زمانی که رفتی پاره‌ای از قلب هر کداممان را بردی، قسمت گرم قلب هر کداممان، بعد از آن روز هیچ‌گاه هیچ‌کداممان گرم نشیدیم؛ هیچ‌گاه....

اکنون که قلبم بر سر مزار توست و جسمم در اینجا آرزو این را یکبار، تنها یکبار دیگر تو را از نزدیک ببینم... .

میم مثل نعمت بهشتی "مادر"

نویسنده: [حیدر. ر](#)

\*\*\*

## شماره: 7

مادرم؛ فرشته‌ای که می‌دانم صفاتش را بخواهم ذکر کنم، نمی‌توانم گفته‌هایم را در چند سطر تمام کنم. باید صفحه‌ها بنویسم! اصلاً نمی‌دانم عدالت خدا کجاست؟! جای تو روی زمین نیست، نه کنار من بی‌لیاقت... باید سال‌ها از سجده‌ی شکر بلند نشوم تا لطف خدا را جبران کنم؛ مگر نه؟

می‌خواهم خلاصه کنم خوبی‌هایت را، اما تنها شرمندگی می‌بینم؛ شرمنده‌ام که موهای زیبایت به خاطر من دانه‌های سفیدش از زیبایی‌هایش کاسته، شرمنده‌ام که جوانیت به پای آدم بی‌لیاقتی همچو من ریخته شد، شرمنده‌ام که حتی آن قدر توانایی ندارم ذره‌ای از آن را جبران کنم، شرمنده‌ام که... .

به یاد تمام نصیحت‌هایت که می‌افتم، از خود خجل می‌شوم؛ اگر تمامشان را مو به مو آویزان گوش‌هایم می‌کردم حداقل شاید کمتر زخمی می‌شدی. هرچقدر هم سرم را نوازش کنی و بر پیشانی‌ام، بوسه بزنی، من هریسانه باز هم خواهان این چشمه‌ی بی‌انتهای محبت هستم. باورت می‌شود قبل از اینکه به سمت مدرسه

بروم، دم در می ایستم و منتظرم تا بگویی «دقت یادت نره!» و من با این جمله که طلسم خوش‌شانسی‌ام می‌دانم، بروم؛ خوب به یاد دارم تو فراموش کردی باری این را به من بگویی و من در مدرسه همانند مجنونی بودم که حتی نمی‌دانست حال، صبح است یا شب؟! بماند که از مدیر مدرسه هم تذکر گرفتم....

عاشقانه همانند تویی که در نماز خدایت را می‌پرستی، من هم تو را می‌پرستم. کاش آن قدر جرئت داشتم که این‌ها را باهم به تو بگویم، نه محدود و خلاصه شده... مقصر تو نیستی که من در گفتن حرف‌های دلم مشکل دارم، باز هم از این بابت شرمندهام که تا می‌خواهم از همه چیز تشکر کنم و محبتی را پس دهم، بغض امانم را می‌برد و براس نشکستن دلت، صورت خود را پنهان می‌کنم.

دوست دارم این جملاتم را برایت با صدای بلند فریاد بزنم و تو را همانند خودت، در عشقم غرق کنم؛ می‌خواهم صبر کنی و زمان ثبات‌دار شدن را به من بدهی تا با چیزی غیر از موفقیت‌هایی که مدیونت هستم، محبتت را ذره‌اش را پس دهم. ببخش که قدرتی همانند تو برای پس دادن عشق خالصانه‌ات ندارم....

نویسنده: آبی «زینب.م»

\*\*\*

شماره: 8

مادر، ای که مانند آفتاب گرمای وجودت را بر تن بی‌روح و سرد من می‌تابانی و گرمم می‌کنی، ای

که مانند ابر بارانی بر روی کویر خشک و ترک خورده من می‌باری و سیرابم می‌کنی؛ ای که مانند  
نخلی بلند بر روی تن خسته و آفتاب زده من سایه می‌ندازی و خنکم می‌کنی... .

مادرم، ای که مانند برف سفید روی زشتی‌های من می‌باری و از سیاهی پاکشان می‌کنی، ای که  
مانند خودکار در رفتار و گفتار من نقش می‌آفرینی؛ ای که مانند غلط گیر بر خطاهای من را با  
غلط گیر پاک می‌کنی تا دیگر ردی ازش نماند... .

ای که مانند آب، که بر لب تشنه می‌نشیند و سیرش می‌کنی؛ تو مرا با مهربانی‌ات سیر می‌کنی.  
ای که مانند ماهی تک در آسمان شب من می‌درخشی و با وجود تو دیگر ستاره‌ها به چشم من  
نمی‌آید.

تو مانند گیتاری از جنس مهربانی هستی، که با هر بار لمس سیم‌های مهربانی تمام خوشی در دنیا  
را در وجود خود حس می‌کنم.

تو مانند کلایه‌های پیانو هستی، سفید رنگ رخ تو و سیاه رنگ زلفان تو... .

تو مانند غو و من کدوکی بی چیز که در زیر پرهای تو رشد کردم و به این جا رسیدم که این انشا  
را برای خودت بنویسم و تقدیمت کنم... .

مادرم تو بهترین منی... .

نویسنده: ماه

\*\*\*

شماره: 9

میم، الف، دال، ...

چهار کلمه، فقط چهار کلمه اما با دنیایی از معنا!

کلمه میم که بیانگر آن مهربانی چشمانش است، یا الف که عمق احساس است، از دالش نگوییم که صدای دل بی قرارش است و امان از آن، (ر) معنایی دارد که عمری نادیده‌اش گرفتیم...  
بیانگر رفاقتی است که یک مادر می‌تواند با فرزندش داشته باشد!  
بیانگر عمق نزدیکی مادر به فرزندش، اما کدام از ما متوجه‌اش شدیم؟  
چند بار به این معناها فکر کرده‌ایم؟  
خودم حقیقت را بگویم؟  
شخصاً تا قبل نوشتن این متن، نمی‌دانستم چقدر دوش دارم!  
چقدر برایم عزیز است و بهش نیاز دارم...  
اما حالا فهمیدم که چقدر درحقیقت نا لطفی کرده‌ام، تازه متوجه این همه عشق و نگرانی چشمانش شده‌ام و متوجه دست‌های چین داری که نقاشی سختی روزگار و زحمتهایی است که برایم کشیده...  
تازه که فکر می‌کنم می‌فهمم در عمق عصبانیتش هم با آن نقاب خشم همیشه عشق و دلسوزی مادرانه‌اش در چهره‌اش پیداس...  
خلاصه‌اش کنم!  
مادرم؛ تازه می‌فهمم که چقدر دوستت دارم و به هوای نفس‌هایت محتاج!  
نویسنده: [فاطمه بختیاری](#)

پایان.

جهت شرکت در مسابقات انشانویسی می‌توانید به [تالار اطلاع رسانی انشا نویسی](#) مراجعه فرمایید.